

یہ کارخانہ سہ ہجری شم کی کتابیں پر شرح تاجرانہ جلد بقایات ویلیو بی ایل وائے ہوتی ہیں المہتمم عینہ احمد تاجانور کتہہ دار ملک مرطیہ زلزلہ کا منتظر





[illegible][illegible][illegible]

مجموعہ مخموم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين  
الصلاة والسلام على خير خلق محمد وآله

اما بعد بدان آرشدك الله تعالى كه اين مختصر  
مضبوط در علم نحو كه مبتدى را بعد از حفظ مفردات لغت  
نه هم يك: يك عمر

اشتقاق و ضبط همتا تصرف باسانی بکفیت ترکیب  
الفنکار معاصر ۱۲۲۱  
وزیر و دی در معرفت اعراب و بناد و سواد خواندن توانائی

فصل در بیان سبب و اثر انوار  
موجودی در عالم







و هم فعل در بود و فصل بدانکه جمله کلمات عرب بر دو قسم  
است معرب و منی معرب است آنست که آخرش باختلاف  
اعمال مختلف شود چون زید در جاءنی زید و آیت زید او  
چون زید در جاءنی زید و آیت زید او  
از عمل اعراب منی آنست که آخرش باختلاف حوال مختلف نشود  
چون هولا که در حالت رفع نصب جر یکسان است فصل بدانکه  
جمله حروف منی است و از افعال فعل ماضی امر حاضر معروف و فعل  
مضارع بانوهای جمع مونث و بانوهای تاکید نیز منی است بدانکه  
اسم غیر متکلم منی است و اما اسم متکلم معرب است بشرط آنکه در مرتبه  
اول واقع شود فعل مضارع معرب بشرط آنکه از نوهای جمع مونث  
چون نون تاکید خالی باشد پس در کلام عرب بیش از این دو قسم معرب  
است باقی همه منی است و اسم غیر متکلم اسمی است که با منی اصل  
باشد و در دو مبتدی اصل سه چیز است فعل ماضی امر حاضر معروف  
و جمله حروف و اسم متکلم اسمی است که با منی اصل مشابه نباشد

[illegible][illegible]



بِمَا دَمَنُوا أَنِي وَآيَةُ الْفَوَاحِشِ وَالْمَعْنَى الَّذِي دَرَأَهُمْ فَاغْشَوْا

برا اسم مفعول چون الضارب والمضروب وذو بمعنى الذي ولغت  
بمعنى الذي ضرب ۱۱ بمعنی الذي ضرب ۱۲

یا بنی طیٰ نخو جاءی وضر بک بدانکه آی و آیه مغرب است

باب چهارم اسمای افعال و آن بر دو قسم است اول یعنی امر حاضر

سَنُحْيِيكَ رُؤُوسَ دَابَّةٍ وَحَيْثُ لَمْ وَهَلُمَّ وَمَعْنَى فَعَلَ فُلَانٌ فَعْلًا

هـ وِشْتَان پَنجَم اَسْمَايَ اصْوَاتِ بَرْنِ اُحْ اُحْ وَافَتْ وَنَحْ وَنَحْ وَغَلَقَتْ

ششم اسای ظروت زمان چون اذ و اذ او متی

وَكَيْفَ آيَاتٍ وَأَمْسٍ وَمَنْدٍ وَمَنْدٍ وَقَطُّ وَعَوْضٍ قَبْلَ وَبَعْدٍ

وقتیکه مضاف باشند مضاف الیه مخدوم منوی باشد و نظر

نَا مَكَانَ جُورٍ حَيْثُ وَقَدَّامُ نَحْتٍ وَفَوْقُ وَتِلْكَ مَضَاهِ بَا

و مضات الیه تجرد منوی باشد و هم اسمای کنایات چون کم

ولذا النایت از عدد و کیفیت و کیفیت کنایت از حدیث هشتم مرتب  
 هر دو معنی تا بیست و پنجین و بیست و ششین ۱۲

[illegible][illegible]

چونکه در این کتابت می باشد که هر کس از آنجا که خواهد خواند و بخواهد بداند

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

بگویند که اینها را که در این کتاب  
 جمع کرده اند

[illegible]

مفتوحه فلهذا

وہی ہے جس نے ان کو جو ان کے لئے ہے

و اداریست که بنیادین است  
برای تمام امور و احوال

میں نے م

مکتبہ مولانا ابوالکلام آزاد

[illegible]

میرزا محمد علی خان

وَمِنْهُمْ مَنْ يَخُفُّهُمْ فِتْنَةُ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَكْثَرُ فَتَنِ مِنَ الَّذِينَ يَخُفُّهُمْ فِتْنَةُ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَةِ أُولَئِكَ لَا مُخْرَجَ لَهُمْ مِنَ الدِّينِ لَمَّا عَمِلُوا الزُّلْمَ فَلَا يَتُوبُونَ

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

عَلَّمَ جَاهَهُ يَكُونُ رَافِعًا  
مِنْ خَلْفِهِ

من یکتا رب العالمین  
و من یکتا رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وعلى  
آله وصحبه وسلم  
السلامة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





برزد این را مونث سماعی گویند و بدانکه مونث بر دو قسم است  
 حقیقی و لفظی حقیقی آنست که بازاری او حیوانی نکر باشد چون  
 امراة که بازاری او جمل است و ناقه که بازاری او جمل است  
 و لفظی آنست که بازاری او حیوانی نکر نباشد چون خطه و قوه  
 بدانکه اسم بر صفت است واحد وثنی و مجموع واحد آنست  
 که دلالت کند بر یکی چون جمل و مثنی آنست که دلالت کند  
 بر دو بسبب آنکه الف یا یای ماقبل مفتوح و نونی مکسوره  
 با آخر شش پیوند چون رجلا و رجلا و جمع آنست  
 که دلالت کند بر بیش از دو بسبب آنکه تغییری بر واحد کرده باشند  
 و فقط چون رجال بالتقدیر چون فلک که واحدش نیز فلک  
 است بر وزن قتل و جمعش هم فلک بر وزن اسد بدانکه  
 جمع باعتبار لفظ بر دو قسم است جمع کسیر و جمع جمع تکسیر  
 و بنای واحد در و سلاست نباشد چون رجال و مسلحد و بنیه  
 و جمع تکسیر در ثلاثی سماع تعلق دارد و قیاس را در و محالی نیست

الاسم المثلث لثلاثه عن الرفع بسوی تقریر معلوم شود ۱۲

از کلمات عربی که در لغت آمده است و در این کتاب مذکور است  
 از کلمات عربی که در لغت آمده است و در این کتاب مذکور است  
 از کلمات عربی که در لغت آمده است و در این کتاب مذکور است

مجموعه نحوی  
 از کلمات عربی که در لغت آمده است و در این کتاب مذکور است  
 از کلمات عربی که در لغت آمده است و در این کتاب مذکور است  
 از کلمات عربی که در لغت آمده است و در این کتاب مذکور است

مجموعه نحوی  
 از کلمات عربی که در لغت آمده است و در این کتاب مذکور است  
 از کلمات عربی که در لغت آمده است و در این کتاب مذکور است  
 از کلمات عربی که در لغت آمده است و در این کتاب مذکور است

از کلمات عربی که در لغت آمده است و در این کتاب مذکور است  
 از کلمات عربی که در لغت آمده است و در این کتاب مذکور است  
 از کلمات عربی که در لغت آمده است و در این کتاب مذکور است



بنای چون احد عشر فصل بدانکه اسم برد و ضرب است معرفه  
و نکره معروفة آنست که موضوع باشد برای چیزی معین و آن  
بر هفت نوع است اول مضمرات دوم اعلام چون زید و عمرو  
سوم اسمای اشارات چهارم اسمای موصوله و این دو قسم را  
بشمارت گویند پنجم معرفه به ندر چون یا رجل ششم معرفه بالف  
چون الرجل هفتم مضاف یکی ازینها چون غلامه و غلام  
زید و غلام هذا و غلام الذي عندی و غلام الرجل و نکره  
آنست که موضوع باشد برای چیزی غیر معین چون رجل و فرس  
بدانکه اسم برد و صفت است مذکر و مؤنث مذکر آنست که در  
علامت تانیث نباشد چون رجل و مؤنث آنست که در  
علامت تانیث باشد چون امرأة و علامت تانیث چهار  
تا چون کلته و الف مقصوره چون حبلى و الف  
ممدده چون حمراء و تاء مقدرة چون ارض که در اصل  
ارضه بوده است بدلیل ارضه زیرا که تصغیر اسم را باصل خود

۱- این اسم را در آخر جمله می پذیرد و حرکت می پذیرد و در آخر آن سه مضارع است  
۲- این اسم را در آخر جمله می پذیرد و حرکت می پذیرد و در آخر آن سه مضارع است  
۳- این اسم را در آخر جمله می پذیرد و حرکت می پذیرد و در آخر آن سه مضارع است

### مجموعه نجومی

بنای چون احد عشر فصل بدانکه اسم برد و ضرب است معرفه  
و نکره معروفة آنست که موضوع باشد برای چیزی معین و آن  
بر هفت نوع است اول مضمرات دوم اعلام چون زید و عمرو  
سوم اسمای اشارات چهارم اسمای موصوله و این دو قسم را  
بشمارت گویند پنجم معرفه به ندر چون یا رجل ششم معرفه بالف  
چون الرجل هفتم مضاف یکی ازینها چون غلامه و غلام  
زید و غلام هذا و غلام الذي عندی و غلام الرجل و نکره  
آنست که موضوع باشد برای چیزی غیر معین چون رجل و فرس  
بدانکه اسم برد و صفت است مذکر و مؤنث مذکر آنست که در  
علامت تانیث نباشد چون رجل و مؤنث آنست که در  
علامت تانیث باشد چون امرأة و علامت تانیث چهار  
تا چون کلته و الف مقصوره چون حبلى و الف  
ممدده چون حمراء و تاء مقدرة چون ارض که در اصل  
ارضه بوده است بدلیل ارضه زیرا که تصغیر اسم را باصل خود





اندر هم منقوص آن است که آخرش پای ناقص کسور باشد

وَلَنْ قَاضِي رَغْشِ بَقْدِيرِ حَمْدٌ بَاشَدِ اَلْقَبْشِ لِقَمَةِ لُفْطِ وَجْهِشِ بَقْدِيرِ

سوره چون جاء القاضي ورأيت القاضي ومكررت بالقاضي

نماز هم حج نیز کرام مضاف بای تمکیم حین مُسَلِّمِی رَفِش

تقدیر و او باشد و غضب و جرش بیای قبل مکتورین هو لاء

سَلَوِيَّيْ كِه دَرِ اَصْلِ مُسْلِمُونِ بُودَنُونِ بِاَصْنِافَتِ سَاقِطِ شَرُو وَاوِ

یا جمع شدہ بودند و سابق ساکن بود و او را بیا بد لکزدند و یا رادریا

و غام کرد و مُسْلِمِی شد و مِم را کبش بد کرد و نور آیت مُسْلِمِی

قُرْرَتْ عُسْلِيَّيْ فَصَلْ بِأَنَّكَ أَعْرَابِيٌّ مَضَارِعُ سِتْرِ رَفَعِ وَاصْبُ حَرَمِ

فل مضارع باعتبار وجود اعراب بر چهار قسم است اول صحیح مجرد از

نمیر باز مرفوع برای تشنیه و جمع مذکر و برای واحد مؤنث مخاطبه

نمراشت و نصب افتی و جزم بسکون عین هو و نصرت و لن کی نصرت

لَمْ يَضْرِبْ دَوْمَ مَقْدُونِ اِيْ يَحْنُ وَيَغْزُوْا اِيْ يَحْنُ

قد رضى به باشد و نصب بفتح الف على و جزم بجز و لام حوین هو لغزو

مجموعہ ذخیرہ

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

و نصب بالف و جریا چون جاء ابوك و آیت اباك و قررت  
 يا بیک هفتم ننی چون جلان هشتم كلا و كلتا مضات  
 نهم اثنان و اثنان رفع شان بالف باشد و نصب جریای  
 ما قبل مفتوح چون جاء رجلان و كلاهما و اثنان رايت اثنان  
 علیهما و اثنین و قررت برجلین و علیهما و اثنین  
 دهم جمع نکر سالم چون مسلمون یا زدهم اولود و از دهم  
 عشرون تا تسعون رفع شان بواو اقبل مضموم باشد و نصب  
 و جریای ما قبل کسور چون جاء مسلمون و اولو مال عشرین  
 رجلا و ثلاث مسلمین و اولی مال عشرین رجلا و قررت مسلمین  
 و اولی مال و عشرین رجلا سین دهم اسم مقصور و آن سهیت کرد  
 آخر شان الف مقصوره باشد چون موسی جمع غیر نکر سالم  
 مضات بیای تکلم چون غلامی رفع شان بتقدیر ضمه باشد و نصب  
 بتقدیر فتحه جریا بتقدیر کسر و در لفظ همیشه کیسان باشند چون  
 جاء موسی و غلامی در آیت موسی و غلامی و قررت موسی غلامی

مجموعه نحو می باشد  
 و نصب بالف و جریا چون جاء ابوك و آیت اباك و قررت  
 يا بیک هفتم ننی چون جلان هشتم كلا و كلتا مضات  
 نهم اثنان و اثنان رفع شان بالف باشد و نصب جریای  
 ما قبل مفتوح چون جاء رجلان و كلاهما و اثنان رايت اثنان  
 علیهما و اثنین و قررت برجلین و علیهما و اثنین  
 دهم جمع نکر سالم چون مسلمون یا زدهم اولود و از دهم  
 عشرون تا تسعون رفع شان بواو اقبل مضموم باشد و نصب  
 و جریای ما قبل کسور چون جاء مسلمون و اولو مال عشرین  
 رجلا و ثلاث مسلمین و اولی مال عشرین رجلا و قررت مسلمین  
 و اولی مال و عشرین رجلا سین دهم اسم مقصور و آن سهیت کرد  
 آخر شان الف مقصوره باشد چون موسی جمع غیر نکر سالم  
 مضات بیای تکلم چون غلامی رفع شان بتقدیر ضمه باشد و نصب  
 بتقدیر فتحه جریا بتقدیر کسر و در لفظ همیشه کیسان باشند چون  
 جاء موسی و غلامی در آیت موسی و غلامی و قررت موسی غلامی

و نصب بالف و جریا چون جاء ابوك و آیت اباك و قررت  
 يا بیک هفتم ننی چون جلان هشتم كلا و كلتا مضات  
 نهم اثنان و اثنان رفع شان بالف باشد و نصب جریای  
 ما قبل مفتوح چون جاء رجلان و كلاهما و اثنان رايت اثنان  
 علیهما و اثنین و قررت برجلین و علیهما و اثنین  
 دهم جمع نکر سالم چون مسلمون یا زدهم اولود و از دهم  
 عشرون تا تسعون رفع شان بواو اقبل مضموم باشد و نصب  
 و جریای ما قبل کسور چون جاء مسلمون و اولو مال عشرین  
 رجلا و ثلاث مسلمین و اولی مال عشرین رجلا و قررت مسلمین  
 و اولی مال و عشرین رجلا سین دهم اسم مقصور و آن سهیت کرد  
 آخر شان الف مقصوره باشد چون موسی جمع غیر نکر سالم  
 مضات بیای تکلم چون غلامی رفع شان بتقدیر ضمه باشد و نصب  
 بتقدیر فتحه جریا بتقدیر کسر و در لفظ همیشه کیسان باشند چون  
 جاء موسی و غلامی در آیت موسی و غلامی و قررت موسی غلامی

در حرف اول در حروف عامل  
در حرف دوم در حروف عامل  
در حرف سوم در حروف عامل  
در حرف چهارم در حروف عامل  
در حرف پنجم در حروف عامل  
در حرف ششم در حروف عامل  
در حرف هفتم در حروف عامل  
در حرف هشتم در حروف عامل  
در حرف نهم در حروف عامل  
در حرف دهم در حروف عامل

# باب اول در حروف عامل و در و فصل است

## فصل اول در حروف عامل و اسم و آن پنج قسم است

حروف جر و آن مفیده است یا و من و الی و ح و فی و لام و در و

و و او تم و تالی و تم و عن و علی و کاف تشبیه و مذ و منذ و حاشا

و خلا و عدا این حروف در اسم روند و آخرش را بجز کنند چون

الْمَالُ لِلزَّيْدِ دَوْم حروف مشبیه و آن نش است یاء و آن و کان

و لکن و لک و لعل این حروف را اسمی باید منصوب خبری مرفوع

چون اِنَّ زَيْدًا قَائِمٌ زید را اسم اِنَّ گویند و قَائِمٌ را خبر اِنَّ

بر اسم اِنَّ و آن حروف تحقیق است و کان حروف تشبیه و لکن حرف

استدراک لیت حرف متنی لعل حرف ترجیحی سَوْم و او لا المشبه

بلیس و آن عمل لیس میکنند چنانکه گوئی مَا زَيْدٌ قَائِمٌ زید اسم است

و قَائِمٌ خبر او چهاره لای نفی جنس اسم این لا اکثر مضاف باشد منصوب

در حرف اول در حروف عامل  
در حرف دوم در حروف عامل  
در حرف سوم در حروف عامل  
در حرف چهارم در حروف عامل  
در حرف پنجم در حروف عامل  
در حرف ششم در حروف عامل  
در حرف هفتم در حروف عامل  
در حرف هشتم در حروف عامل  
در حرف نهم در حروف عامل  
در حرف دهم در حروف عامل

در حرف اول در حروف عامل  
در حرف دوم در حروف عامل  
در حرف سوم در حروف عامل  
در حرف چهارم در حروف عامل  
در حرف پنجم در حروف عامل  
در حرف ششم در حروف عامل  
در حرف هفتم در حروف عامل  
در حرف هشتم در حروف عامل  
در حرف نهم در حروف عامل  
در حرف دهم در حروف عامل

در حرف اول در حروف عامل  
در حرف دوم در حروف عامل  
در حرف سوم در حروف عامل  
در حرف چهارم در حروف عامل  
در حرف پنجم در حروف عامل  
در حرف ششم در حروف عامل  
در حرف هفتم در حروف عامل  
در حرف هشتم در حروف عامل  
در حرف نهم در حروف عامل  
در حرف دهم در حروف عامل

در حرف اول در حروف عامل  
در حرف دوم در حروف عامل  
در حرف سوم در حروف عامل  
در حرف چهارم در حروف عامل  
در حرف پنجم در حروف عامل  
در حرف ششم در حروف عامل  
در حرف هفتم در حروف عامل  
در حرف هشتم در حروف عامل  
در حرف نهم در حروف عامل  
در حرف دهم در حروف عامل

در حرف اول در حروف عامل  
در حرف دوم در حروف عامل  
در حرف سوم در حروف عامل  
در حرف چهارم در حروف عامل  
در حرف پنجم در حروف عامل  
در حرف ششم در حروف عامل  
در حرف هفتم در حروف عامل  
در حرف هشتم در حروف عامل  
در حرف نهم در حروف عامل  
در حرف دهم در حروف عامل

### مجموعه کلمات

در حرف اول در حروف عامل  
در حرف دوم در حروف عامل  
در حرف سوم در حروف عامل  
در حرف چهارم در حروف عامل  
در حرف پنجم در حروف عامل  
در حرف ششم در حروف عامل  
در حرف هفتم در حروف عامل  
در حرف هشتم در حروف عامل  
در حرف نهم در حروف عامل  
در حرف دهم در حروف عامل















افعال اند که بر نهادهای نامیه  
با مصدر می بود معنی  
سوم مختلف می دارند  
چون بگویند جان جانان  
و بگویند جان جانان  
بسیار است از این  
که در نهادهای نامیه  
افعال اند که بر نهادهای نامیه  
با مصدر می بود معنی  
سوم مختلف می دارند  
چون بگویند جان جانان  
و بگویند جان جانان  
بسیار است از این

از مفعول در فصل بدانکه افعال ناقصه مفعول اند کان و صار  
و ظل و بات و صبح و ضحی و امشی و عدا و عاص و عدا و راح و ازال  
و اناک و ما برح و بافتی و مادام و کس این افعال بفاعل تنها  
تمام نشوند و محتاج باشند خبری بدین سبب اینها را ناقصه گویند  
و در جمله اسمیه روند و مسند الیه را بر رفع کنند و مسند را نصب چون  
کان زید قائما و مرفوع را اسم کان گویند و منصوب را خبر کان باقی را  
برین قیاس کن بدانکه بعضی از این افعال در بعضی احوال بفاعل  
تنها تمام شوند چون کان مطو شد باران یعنی حاصل و او را کان تامه  
گویند و کان زائده نیز باشد فصل بدانکه افعال مستار به  
چارست عسی و کاد و کرب و ادشک و این افعال در جمله اسمیه  
روند چون کان اسم را بر رفع کنند و خبر را نصب الا آنکه خبر اینها  
فعل مضارع باشد با آن چون عسی زید ان تجرح یا بی ان چون  
عسی زید تجرح و شاید که فعل مضارع با آن فاعل عسی باشد و  
احتیاج خبر نیست چون سکی ان تجرح زید و محل رفع معنی مصداق  
له ان تجرح زید

تمام در زبانت زید فاعلا  
ای نما خواند زید فاعلا  
و صبح زید فاعلا  
چون بگویند جان جانان  
و بگویند جان جانان  
بسیار است از این  
که در نهادهای نامیه  
افعال اند که بر نهادهای نامیه  
با مصدر می بود معنی  
سوم مختلف می دارند  
چون بگویند جان جانان  
و بگویند جان جانان  
بسیار است از این  
مجموعه نحو می  
در نهادهای نامیه  
افعال اند که بر نهادهای نامیه  
با مصدر می بود معنی  
سوم مختلف می دارند  
چون بگویند جان جانان  
و بگویند جان جانان  
بسیار است از این  
مجموعه نحو می  
در نهادهای نامیه  
افعال اند که بر نهادهای نامیه  
با مصدر می بود معنی  
سوم مختلف می دارند  
چون بگویند جان جانان  
و بگویند جان جانان  
بسیار است از این

چون بگویند جان جانان  
و بگویند جان جانان  
بسیار است از این  
مجموعه نحو می  
در نهادهای نامیه  
افعال اند که بر نهادهای نامیه  
با مصدر می بود معنی  
سوم مختلف می دارند  
چون بگویند جان جانان  
و بگویند جان جانان  
بسیار است از این

[illegible][illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

ایستاد

*(Faint handwritten Persian script at the bottom of the page)*









و بدل بعض بدل الکل است که در اول مبدل منه باشد  
 چون جاءنی زیدٌ أخوک و بدل لبعض است که در اولش جزو  
 مبدل منه باشد چون ضرب زیدٌ رأسه و بدل لاشتمال است  
 که در اولش متعلق مبدل منه باشد چون سبب زیدٌ کتوبه و بدل الغلط  
 است که بعد از غلط ملغی می یابد کنند چون هر کس بر رجل چهارم  
 عطف بحرف اتو تابعی است که مقصود باشد به نسبت با متبوعش بعد از  
 حرف عطف چون جاءنی زیدٌ و عمرٌ و حروف عطف ده است  
 و فصل سوم یاد کنیم انشاء الله تعالی و او را عطف نسق نیز گویند پنجم  
 عطف بیان و اتو تابعی است غیر صفت که متبوع را روشن گردانند  
 چون أقسم بالله أبو حفصٍ عمرٌ و قتیکه بعلیم مشهور تر باشد و جاءنی  
 زیدٌ أبو عمرٍ و قتیکه کمینت مشهور تر باشد فصل دوم بیان  
 منصرف و غیر منصرف منصرف است که هیچ سبب از اسباب  
 منع صرف درو نباشد و غیر منصرف است که دو سبب از اسباب  
 منع صرف درو باشد و اسباب منع صرف نه است عدل و صف

و بدل بعض بدل الکل است که در اولش جزو مبدل منه باشد  
 چون جاءنی زیدٌ أخوک و بدل لبعض است که در اولش جزو  
 مبدل منه باشد چون ضرب زیدٌ رأسه و بدل لاشتمال است  
 که در اولش متعلق مبدل منه باشد چون سبب زیدٌ کتوبه و بدل الغلط  
 است که بعد از غلط ملغی می یابد کنند چون هر کس بر رجل چهارم  
 عطف بحرف اتو تابعی است که مقصود باشد به نسبت با متبوعش بعد از  
 حرف عطف چون جاءنی زیدٌ و عمرٌ و حروف عطف ده است  
 و فصل سوم یاد کنیم انشاء الله تعالی و او را عطف نسق نیز گویند پنجم  
 عطف بیان و اتو تابعی است غیر صفت که متبوع را روشن گردانند  
 چون أقسم بالله أبو حفصٍ عمرٌ و قتیکه بعلیم مشهور تر باشد و جاءنی  
 زیدٌ أبو عمرٍ و قتیکه کمینت مشهور تر باشد فصل دوم بیان  
 منصرف و غیر منصرف منصرف است که هیچ سبب از اسباب  
 منع صرف درو نباشد و غیر منصرف است که دو سبب از اسباب  
 منع صرف درو باشد و اسباب منع صرف نه است عدل و صف

مجموعه نحویر  
 و بدل بعض بدل الکل است که در اولش جزو مبدل منه باشد  
 چون جاءنی زیدٌ أخوک و بدل لبعض است که در اولش جزو  
 مبدل منه باشد چون ضرب زیدٌ رأسه و بدل لاشتمال است  
 که در اولش متعلق مبدل منه باشد چون سبب زیدٌ کتوبه و بدل الغلط  
 است که بعد از غلط ملغی می یابد کنند چون هر کس بر رجل چهارم  
 عطف بحرف اتو تابعی است که مقصود باشد به نسبت با متبوعش بعد از  
 حرف عطف چون جاءنی زیدٌ و عمرٌ و حروف عطف ده است  
 و فصل سوم یاد کنیم انشاء الله تعالی و او را عطف نسق نیز گویند پنجم  
 عطف بیان و اتو تابعی است غیر صفت که متبوع را روشن گردانند  
 چون أقسم بالله أبو حفصٍ عمرٌ و قتیکه بعلیم مشهور تر باشد و جاءنی  
 زیدٌ أبو عمرٍ و قتیکه کمینت مشهور تر باشد فصل دوم بیان  
 منصرف و غیر منصرف منصرف است که هیچ سبب از اسباب  
 منع صرف درو نباشد و غیر منصرف است که دو سبب از اسباب  
 منع صرف درو باشد و اسباب منع صرف نه است عدل و صف

و بدل بعض بدل الکل است که در اولش جزو مبدل منه باشد  
 چون جاءنی زیدٌ أخوک و بدل لبعض است که در اولش جزو  
 مبدل منه باشد چون ضرب زیدٌ رأسه و بدل لاشتمال است  
 که در اولش متعلق مبدل منه باشد چون سبب زیدٌ کتوبه و بدل الغلط  
 است که بعد از غلط ملغی می یابد کنند چون هر کس بر رجل چهارم  
 عطف بحرف اتو تابعی است که مقصود باشد به نسبت با متبوعش بعد از  
 حرف عطف چون جاءنی زیدٌ و عمرٌ و حروف عطف ده است  
 و فصل سوم یاد کنیم انشاء الله تعالی و او را عطف نسق نیز گویند پنجم  
 عطف بیان و اتو تابعی است غیر صفت که متبوع را روشن گردانند  
 چون أقسم بالله أبو حفصٍ عمرٌ و قتیکه بعلیم مشهور تر باشد و جاءنی  
 زیدٌ أبو عمرٍ و قتیکه کمینت مشهور تر باشد فصل دوم بیان  
 منصرف و غیر منصرف منصرف است که هیچ سبب از اسباب  
 منع صرف درو نباشد و غیر منصرف است که دو سبب از اسباب  
 منع صرف درو باشد و اسباب منع صرف نه است عدل و صف









چون مستثنی در خارج نیز بود بر فائده طلب افتاده شد

اما آنکه مستثنی لفظی است مذکور باشد بعد الا و اخوات آن یعنی غیر و سویی و حاشا  
خلا و عدا و اما خلا و اما عدا ایس و لا کیون تا ظاهر گردد که منسوب است به  
مستثنی آنچه نسبت کرده شده است بسوی ما قبل و می آن بر دو قسم است  
تصل منقطع متصل آنست که خارج گردد و شود از پیش در لفظ الا و اخوات  
مثل جاءني القوم الا اني لم اكن فيهم و در قوم داخل و از حکم محی خارج کرده شد  
منقطع آن باشد که مذکور شود بعد الا و اخوات می خارج کرده نشود از بعد  
انکبب مستثنی داخل باشد در مستثنی مثل جاءني القوم الا اني لم اكن فيهم در قوم  
داخل بود اما آنکه استثنای بر چهار قسم است اول آنکه اگر مستثنی بعد از جمله  
و جب واقع شود پس مستثنی همیشه منسوب باشد نحو جاءني القوم الا اني لم اكن فيهم  
مکلام موجب است و ان نفی و نفی استفهام نباشد و چون کلام غیر موجب مستثنی را  
مستثنی منه مقدم گردانند منسوب نخواهد بود الا اني لم اكن فيهم و مستثنی منقطع همیشه  
منسوب باشد و اگر مستثنی بعد خلا و عدا واقع شود بر حسب کلام منطوق باشد  
بعد خلا و اما عدا ایس و لا کیون همیشه منسوب باشد نحو جاءني القوم خلا و عدا

و مستثنی در خارج نیز بود بر فائده طلب افتاده شد  
و مستثنی در خارج نیز بود بر فائده طلب افتاده شد  
و مستثنی در خارج نیز بود بر فائده طلب افتاده شد

مجموعه نحو میر

و مستثنی در خارج نیز بود بر فائده طلب افتاده شد  
و مستثنی در خارج نیز بود بر فائده طلب افتاده شد  
و مستثنی در خارج نیز بود بر فائده طلب افتاده شد

و مستثنی در خارج نیز بود بر فائده طلب افتاده شد  
و مستثنی در خارج نیز بود بر فائده طلب افتاده شد  
و مستثنی در خارج نیز بود بر فائده طلب افتاده شد



# خلاصه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والستود على سيد المرسلين محمد وآله وصحبه  
 جميعين اعلم ان هذا كتاب في اقسام اللفظ العربي  
 المتوحد للمعنى اما مركب من مركب جمل و كلام و مركب صناعي  
 و مركب توصيفي و مركب امتزاجي و المفرد يسمى كلمة و هي اسم  
 و فعل و حرف فالا ستم عرب و هي و المعرب فروع و منصوب و مجرور  
 فالفروع فاعل و مفعول اسم فاعله و مبتدأ و خبر المبتدأ و خبر ان  
 و اخواتها و اسم كان و اخواته و خبر لا يعني الخمس و اسم ما و لا يعني ليس  
 و المنصوب المفعول المطلق و المفعول فيه و المفعول له و المفعول  
 معه و الحال و كذا غير ذلك و اسم ان و اخواتها و خبر كان و اخواته و  
 اسم لا يعني الخمس و خبر ما و لا يعني ليس و المجرور بالاضاف

اللفظ المتوحد للمعنى  
 اللفظ المركب للمعنى  
 اللفظ المركب للصورة  
 اللفظ المفرد للمعنى  
 اللفظ المفرد للصورة

الحمد لله رب العالمين والستود على سيد المرسلين محمد وآله وصحبه  
 جميعين اعلم ان هذا كتاب في اقسام اللفظ العربي  
 المتوحد للمعنى اما مركب من مركب جمل و كلام و مركب صناعي  
 و مركب توصيفي و مركب امتزاجي و المفرد يسمى كلمة و هي اسم  
 و فعل و حرف فالا ستم عرب و هي و المعرب فروع و منصوب و مجرور  
 فالفروع فاعل و مفعول اسم فاعله و مبتدأ و خبر المبتدأ و خبر ان  
 و اخواتها و اسم كان و اخواته و خبر لا يعني الخمس و اسم ما و لا يعني ليس  
 و المنصوب المفعول المطلق و المفعول فيه و المفعول له و المفعول  
 معه و الحال و كذا غير ذلك و اسم ان و اخواتها و خبر كان و اخواته و  
 اسم لا يعني الخمس و خبر ما و لا يعني ليس و المجرور بالاضاف

مجمع

مجمع

مجمع

مجمع

مجمع

مجمع

مجمع

مجمع

مجمع

مجمع

مجمع

مجمع





وإذا كان في ذلك من آياتنا لمن يبين  
وإذا كان في ذلك من آياتنا لمن يبين  
وإذا كان في ذلك من آياتنا لمن يبين

عليه السلام لا تصوموا في هذه الأيام فانها أيام اكل وشرب و  
بإعمال المعتدلة ما وقعت بين الكلامين بالانفصال  
بينها مثل قال ابو حنيفة رحمه الله انما في  
الوضوء ليست بشرط الاستانفاة ما يبين سؤال  
السائل مثل لم رقت زيدا الآية فاعل النبي عليه  
عليه ما يتولد من الكلام السابق نحو الجرم مختص بالافعال  
والخفض مختص بالاسماء فليس بالانفصال خفض و  
لاني الاسماء جزم الابدائية ما وقعت في  
اول الكلام مثل الكلمة على ثلثة اضرب المقطوعة  
ما وقعت بالارتباط على بالتعداد مثل الباب الثاني  
في العوائل اللفظية القياسية الحالية ما وقعت  
حالا مثل جاءني زيد وابوه راكب المعطوفة عطفت  
على سابقه ونظائر كثيرة في العبارات الغريبة

# الخبير

مجموعه النجوم

المراد من هذا المجموع  
المراد من هذا المجموع  
المراد من هذا المجموع

والمراد من هذا المجموع  
والمراد من هذا المجموع  
والمراد من هذا المجموع







[illegible]





و تونی التثنية والجمع مسورة ومفتوحة وكلتا هما انقطان عن الانمافة  
نحو غلاماك وبنوك اعراب ستة الاسماء مضافه الى غير ايا المتكلم  
بالحروف والواو رفعوا بالالف نصباء بالياء جر او هي ابوك اخوك  
وجموك مبنوك ذك و ذوال تقول جاني اليك رايت اباك  
ومررت بابيك وكذا البواق واعلم ان كل العرب تنقسم ثلثة  
اقسام اسم فاعل وحرث فالاسم نحو زيد الفعل نحو قام والحرف  
مثل من ومن فلما اجتمع فعل واسم وحرث واسمان على وجه  
الافادة سميا كايما نحو قام زيد وزيد قائم واضرب زيدا فالاسم المتكلم  
والفعل المضارع محرب وما وراهما بنى فالمعرب بالحركة وسكونه  
سبب تالي المبنى بالحركة وسكونه اليعمال اعلم ان الانفعال  
على رابعة نواس فعل ماضى بني على الفتح نحو قام فاعل مضارع  
وبه عروغ نحو يضرب اما اذا دخل فيه ان وامن منصوب واذا دخل  
فيهم نحو يضربون الاضرب والنهي ثباتا نحو انما يضرب بالانضرب

الاسماء

و تونی التثنية والجمع مسورة ومفتوحة وكلتا هما انقطان عن الانمافة  
نحو غلاماك وبنوك اعراب ستة الاسماء مضافه الى غير ايا المتكلم  
بالحروف والواو رفعوا بالالف نصباء بالياء جر او هي ابوك اخوك  
وجموك مبنوك ذك و ذوال تقول جاني اليك رايت اباك  
ومررت بابيك وكذا البواق واعلم ان كل العرب تنقسم ثلثة  
اقسام اسم فاعل وحرث فالاسم نحو زيد الفعل نحو قام والحرف  
مثل من ومن فلما اجتمع فعل واسم وحرث واسمان على وجه  
الافادة سميا كايما نحو قام زيد وزيد قائم واضرب زيدا فالاسم المتكلم  
والفعل المضارع محرب وما وراهما بنى فالمعرب بالحركة وسكونه  
سبب تالي المبنى بالحركة وسكونه اليعمال اعلم ان الانفعال  
على رابعة نواس فعل ماضى بني على الفتح نحو قام فاعل مضارع  
وبه عروغ نحو يضرب اما اذا دخل فيه ان وامن منصوب واذا دخل  
فيهم نحو يضربون الاضرب والنهي ثباتا نحو انما يضرب بالانضرب

و تونی التثنية والجمع مسورة ومفتوحة وكلتا هما انقطان عن الانمافة  
نحو غلاماك وبنوك اعراب ستة الاسماء مضافه الى غير ايا المتكلم  
بالحروف والواو رفعوا بالالف نصباء بالياء جر او هي ابوك اخوك  
وجموك مبنوك ذك و ذوال تقول جاني اليك رايت اباك  
ومررت بابيك وكذا البواق واعلم ان كل العرب تنقسم ثلثة  
اقسام اسم فاعل وحرث فالاسم نحو زيد الفعل نحو قام والحرف  
مثل من ومن فلما اجتمع فعل واسم وحرث واسمان على وجه  
الافادة سميا كايما نحو قام زيد وزيد قائم واضرب زيدا فالاسم المتكلم  
والفعل المضارع محرب وما وراهما بنى فالمعرب بالحركة وسكونه  
سبب تالي المبنى بالحركة وسكونه اليعمال اعلم ان الانفعال  
على رابعة نواس فعل ماضى بني على الفتح نحو قام فاعل مضارع  
وبه عروغ نحو يضرب اما اذا دخل فيه ان وامن منصوب واذا دخل  
فيهم نحو يضربون الاضرب والنهي ثباتا نحو انما يضرب بالانضرب



[illegible]



فأمر بالمال معلوم

74.

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

أدركت

برای کفایت

میں نے

کتابخانه

الحمد لله

[illegible]

در

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خلاصہ و

عن ابن عباس

۶۷  
ایضا  
برای

六

وہی ہے جو

...

ماہنامہ عالمی منظم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكَ فِي هَذِهِ آيَاتِهِ كِتَابًا مُبِينًا

عقد شد القدره بجا می رود و در میان  
حامی و آن قصاب سعدت ظل خدا

عبادت و کیش و سیرت و انجیمازدین  
اسلامت بطریق ذکر عام و اراده خاص

چون عاقلان را در میان سبزه چمن  
 نادانی هر دو را تماشا است مکان

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً  
والعلم نوراً والهدى نوراً

مستخرج من كتاب

بر بادشاہ عزت علی شاہ شکر آبادیہ

بر غلامان و احباب بنده ماست و در  
بنده و غلامان و احباب بنده ماست

## بیان عوامل النجوم والنواصی

شیخ عبدالقادر جرجانی پیر ہوا

**مضات بال**

بگویند پیران و کاهن و رهبانان و  
محققان و دانشمندان و فضلای علم و ادب و  
مصلحان و خیرین و بزرگان و اعیان و  
مقامات و رؤسای دولتی و نظامی و  
مقامات و رؤسای دینی و علمی و  
مقامات و رؤسای اجتماعی و  
مقامات و رؤسای اقتصادی و  
مقامات و رؤسای فرهنگی و  
مقامات و رؤسای ورزشی و  
مقامات و رؤسای هنری و  
مقامات و رؤسای ادبی و  
مقامات و رؤسای تاریخی و  
مقامات و رؤسای جغرافیایی و  
مقامات و رؤسای طبیعی و  
مقامات و رؤسای اجتماعی و  
مقامات و رؤسای اقتصادی و  
مقامات و رؤسای فرهنگی و  
مقامات و رؤسای ورزشی و  
مقامات و رؤسای هنری و  
مقامات و رؤسای ادبی و  
مقامات و رؤسای تاریخی و  
مقامات و رؤسای جغرافیایی و  
مقامات و رؤسای طبیعی و

الانوار

عالم اندر خود عداوت حنین فرمودند

مفتی احمد رضا خان صاحب دہلوی

اللعن لعننی و دوسر دجباریہ و توویدہ کثافتہ است و چون

مفتی ابو عبدہ محمد رفیع صاحب دہلی

[illegible]

بنامه کتیا اول کا زینت  
از بهار طوی علی عبد  
یعنی بعد از رفتن  
پادشاه که

[illegible][illegible]

[illegible]

مَنْ رَمَانَا وَادَى حَيْثُمَا أَوْ مَاتِي  
أَيْنَمَا أُنِي سَمِجَازُ مِغْلَا

## النوع الثامن

و اصل اسم منکر نوع بیشتر چار اسم

ہست چوین متیز باشند ان منکر ہر کجا  
یعنی آن ستمگور و غیب کی سرکجا۔ ان کو ہمیز باشند  
ہمچنین تانے تسعین بر عمر ان حکم را  
السرور انہ از مانی الی اللہ العزیز  
ثالث ایشان کا بن العیض ایشان لند

اولین افظ عشر باشد مرکب احد  
بازشانی کم و استقام باشد فی خبر

الفرع التاسع

نی جیہ موزونہ

نیز بود اسمای تعالی که از ایشان صبیحه

دو کلمہ ایک حقیقت پر مشتمل ہے

پس روید باز رنح هم ریشهادان

ای خدایا! ای دین داران! ای اهل ایمان! ای عزیزان!

باز نشانست بر جان بود گیر این پتیا

## النوع العاشر

چون عاقبت برای سرع ۱۲

نوع و اثر سبز و فغاند کایشان قیامت

رافع امین صاحب خبر چون ما و لا

گاہ صبا صبح مسمیٰ و ضحیٰ ظلمات

ما فتی ما دام انکالین باشد از جفا  
عزیزات غفره ای غنا قوتانیه

بسم الله الرحمن الرحيم

ہر گاہی ہین سمست رجبہ

النوع الحادي عشر

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



[illegible]

عمدة المرام في تحقيق الجملة والكلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بهترین کلام حمد پاک الیلام و خوشترین جمل لغت سید الانام  
 علیه و علی آله و اصحابه الف الف تحیه و سلام اما بعد  
 منعی مباد که بنده عاشق التمسک بفضل الله الهادی الی بخش  
 فیض آبادی برای فادت مبتدیان سطرای چند در تحقیق جمله  
 و کلام از کتب معتبره مثل رشتی و منهل و شرح صمدیه عند الدین  
 مدنی و غیره جمع نمودم و عهدا المرام فی تحقیق ابجاده و الکلام نام  
 نهادم امید از ناظران با انصاف آنکه اگر خطائی بینند با صلوات  
 گویند و اگر اغزشی یابند بذیل عفو پوشند و اَرْجُو مِنَ اللَّهِ تَعَالَى  
 اَنْ يُؤَقِّنِي لَا تَهْ وَلِي التَّوْفِيقُ وَبِيَدِهِ اَزِمَةُ التَّحْقِيقِ بِدَانِ  
 اَسْعَدَانِي وَاَسْعَدَكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الدَّارَيْنِ که لفظ موضوع  
 یا جزوا و بر جزو معنی دالت میکند بر آنکه اول را مرکب گویند و ثانی را

مجموعہ نسخہ میر

[illegible]











وَهُوَ أَنْ يُسَالَّ بِعِيْنٍ جِلْمَةٍ شَرْطِيَّةٍ رَأَوْنَا حَالِ كَرْدَانِي سُومٍ وَحَلْمَةٍ  
 حَالِيَةِ زَرْابِطِ ضَرْوَرِ سِتْ رَجَلَمَةِ اسْمِيَةِ بَوَاوِ وَضَمِيرِ سِرْ وَرَبِطِ دَادَةِ مِثْوِيَا بِحَرْفِ  
 وَاَوَا بِحَرْفِ ضَمِيرِ مِثْلِ لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكْرَى وَلَكِنْ أَكَلَهُ  
 الدِّبَّ وَنَحْنُ عَصَبَةٌ وَتَرَى لَدَيْنَا كَذِبًا عَلَيَّ اللَّهُ وَجْهُهُمْ مَسْوَدَةٌ وَ  
 هَرَكَةُ جِلْمَةِ اسْمِيَةِ بَعْدَ عَاطِفٍ بِأَشَدِّ مِثْلِ أَيْ كَرْمِيَةِ فَجَاءَ هَاتَا سَنَابِيكًا أَوْ هُمْ قَالُوا  
 يَا جِلْمَةُ اسْمِيَةِ مَوْكِدٌ بِضَمْنٍ جِلْمَةٍ بُوَدِشْلِ أَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ  
 آوَرْدَنَ وَاَوْمَنُوعَ بِأَشَدِّ وَرَفْعِيَةِ كِهْ دَرَانِ فَعَلِ مَضَارِعُ ثَبِتَ نَعْرِ قَدْ بَاشَدَ  
 مَجْرُضُ ضَمِيرِ كَافِيَسِتْ مِثْلِ جَاءَ زَيْدٌ يَسْرُحُ وَبَاقِدَ ضَمِيرِ مَعِ وَاَوِ وَاجِبِ بُوَدِشْلِ  
 لَمْ تَوْذُوْنِي وَقَدْ تَعْلَمُوْنِي أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جِلْمَةُ تَعْلَمُوْنِ حَالِ  
 اَزْوَا وَضَمِيرِ دَرُتُوْدُوْنِي وَاقْعِ سِتْ اَكْرَضْلَاعِ مَنْفِي بِأَشَدِّ يَا ضَمِي ثَبِتَ  
 يَا مَنْفِي اَزْ رَوِيْ مَعْنَى مِثْلِ اسْمِيَةِ اسْتِ دَرِ نِكَلَةِ اِبْطِضَمِيرِ وَاَوِ هِرْ دَوَا بِمَجْرُ دَوَا  
 يَا مَجْرُضَمِيرِ بِأَشَدِّ تَقْضِيْلِشْ اِنْكَلِ اَكْرَضْلَاعِ مَنْفِي بِأَشَدِّ مِثْلِ ثَبِتَ بِأَشَدِّ دَرُزَوْمِ  
 ضَمِيرِ تَجْرَدِ اَزْ وَاَوِشْلِ قَمَالِنَا لَا تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَاَكْرِ هُوَا اَيْدِ بِزَرْبِ صَحِ  
 مِتْدَةِ اَمَقْدَرِ بُوَدِجَانِكَلَةِ دَرِ تَسْيِلِ مَنْصُوصِ سِتْ وَاَكْرِ مَنْفِي بِأَشَدِّ مَاسُوْا كَرِجِ

مجموعه نحو میر

در بیان حلال و حرام و غیره

در بیان حلال و حرام و غیره



۵۹  
 ۱- درین فصل پنج باب است  
 ۲- درین باب اول از اصول و قواعد  
 ۳- درین باب دوم از اصول و قواعد  
 ۴- درین باب سوم از اصول و قواعد  
 ۵- درین باب چهارم از اصول و قواعد  
 ۶- درین باب پنجم از اصول و قواعد

و مفعول ثالث باب عذمت واقع شود و سوم جمله که عامل و معلق واقع شود  
و گاهی جمله که مفعول بر واقع میشود نائب از فاعل میباشد پس محل و رفع  
بود و این باب قول خاص است قسم چهارم جمله که مضان الباقی واقع شود  
فعلیه باشد خواه اسمیه محل و جر است و مضان اکثر ظرف زمان باشد  
مثلاً <sup>عنه</sup> اذ کُروا اذ انتم قلیل و نزد جمهور اذ اثنان و چون اذ جاء کمال الله  
والعشر و اما نیز نزد کسی که با سیمت او قائل است مضان بر مثل ما جاء و لید  
جاء و از ظرف مکان بر ای حیث بجانب جمیع مضان نمیشود  
استمال اکثر مضان است حیث بجانب جمله فعلیه بود قسم پنجم جمله و افع  
در جواب شرط جازم یعنی ان اخواتش محلش خبر مستنسخه و عن یحیی بن الله  
فلا هادی که اگر برین جمله جوابیه اذ انجاسیه را کید واجب بود است  
آن و وجود ان جازمه نحو وان نصبهم سینه یس و قد است کیدکم اذا  
یقظون و اگر این جمله مضارع بود مجزوم باشد لفظاً و محلاً  
بر و نحو ان تضرب اذنک قسم ششم جمله است که تابع منفرد بود  
محل و در رفع و نصب خبر موافق متبوع خواهد بود و این جمله نزد جمهور

[illegible]

مجموعه النجوم  
فصل در بیان احوال و احوال  
که در منزل جلالت  
فراخه انصاف است  
بهاجره سوا این کور  
مستغانی در این کور  
ایه یعنی علامت کور  
چگونه خنجره کور  
باشند چنانچه کور  
دوم دوم

[illegible]

در آن هر سه وجه جاز است و این چون حرمت استقبال است در اینجا  
 و جملی ندارد و اگر ماضی مثبت بعد از آن باشد مثل یا یحییٰ مثنیٰ رسول الله صلی الله علیه و آله  
 به کسّته و نون یا پس لفظ او مثل لا ضرر ببلد ان اطاع الله و طاعتی غیر ماضی  
 و اول لازم بود اگر حال بود که فعل ماضی است یعنی تام موجود بودن و احوال  
 اکثر منتقل نشود ضمیر هم متروک میباشد و اگر فعل ماضی غیر انشائی است  
 در آن هر سه وجه جاز است و ماضی مثبت از لفظ مقدمه است اگر مقدمه  
 باشد مثال قد ملغظا یا کریمه یقطعون ان یؤمنوا لکم و قال کانت قرین  
 غیر هم و مثال قد مقدرا یا کریمه هذین یصانعنا کذبت الیکنا  
 قد کذبت الیکنا و بین است و ماضی قرین و ماضی جماعتی یا محققین  
 متاخرین بلکه تمامی بصیرین نیز کوفیه و خفش احتیاج بجانب تقدیر قد  
 نیست زیرا که وقوع ماضی حال اخیر قد کثیر است اختیار کرده است را  
 ابو حیان قسم سوم جمله که مفعول واقع شود محل نصب بشرطیکه باب  
 از فاعل نباشد و جمله بصورت مفعول واقع شود اول جمله محلی بقول بود  
 مثل قال انی عبد الله دوم مفعول ثانى باب علمت و خبر کان

در آن هر سه وجه جاز است و این چون حرمت استقبال است در اینجا  
 و جملی ندارد و اگر ماضی مثبت بعد از آن باشد مثل یا یحییٰ مثنیٰ رسول الله صلی الله علیه و آله  
 به کسّته و نون یا پس لفظ او مثل لا ضرر ببلد ان اطاع الله و طاعتی غیر ماضی  
 و اول لازم بود اگر حال بود که فعل ماضی است یعنی تام موجود بودن و احوال  
 اکثر منتقل نشود ضمیر هم متروک میباشد و اگر فعل ماضی غیر انشائی است  
 در آن هر سه وجه جاز است و ماضی مثبت از لفظ مقدمه است اگر مقدمه  
 باشد مثال قد ملغظا یا کریمه یقطعون ان یؤمنوا لکم و قال کانت قرین  
 غیر هم و مثال قد مقدرا یا کریمه هذین یصانعنا کذبت الیکنا  
 قد کذبت الیکنا و بین است و ماضی قرین و ماضی جماعتی یا محققین  
 متاخرین بلکه تمامی بصیرین نیز کوفیه و خفش احتیاج بجانب تقدیر قد  
 نیست زیرا که وقوع ماضی حال اخیر قد کثیر است اختیار کرده است را  
 ابو حیان قسم سوم جمله که مفعول واقع شود محل نصب بشرطیکه باب  
 از فاعل نباشد و جمله بصورت مفعول واقع شود اول جمله محلی بقول بود  
 مثل قال انی عبد الله دوم مفعول ثانى باب علمت و خبر کان

جمله و ابوجه و نصب یا یحییٰ مثنیٰ رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و ابوجه و نصب یا یحییٰ مثنیٰ رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و ابوجه و نصب یا یحییٰ مثنیٰ رسول الله صلی الله علیه و آله

و اندر تهم مبتدا و دایمی گفته اند جل که برای شان محلی از اعراب است  
جمله ایست که صله ال واقع شود اما آن جل که برای شان محلی از اعراب نیست  
نیز بر هفت نوع است نوع اول جمله متانقه است و ابتدائی نیز نام  
اوست لیکن اول اوضح و آن بدو گونه است یکی آنکه در ابتای کلام آید  
خواه از ردی لفظ خواه از ردی نیست اول چنانکه ابتداء گوئی زید قائم و  
قائم زید و ثانی مثل انا کاتب جاکه زید دوم جمله که تعلق او از اقبل مقطوع  
بود مثل آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اقموا الصلوة و اطعموا المسکین و  
عالم طبعی بحسب تا آخر خود مثل زید قائم اظن نوع دوم جمله مقرر ضمه است  
و اعتراضیه هم نام دارد و آن جمله است که میان دو چیز متلازم در آید که  
از شان هر دو عدم توسط خبری باشد و فایده او تقویت و تسدید کلام است  
و این جمله اکثر در میان فعل معمول او که فاعل باشد یا مفعول مبتدا و خبر  
و موصول صله و تهم و جواب موصوف صفت مثل انما الله یستعملون  
عظیم و میان شرط و جواب و مجرور و جار خواه اسم باشد خواه حرف در آید  
مثل فان لم تفعلوا و لکن تفعلوا فانقوا النار و هذا غلام قاله زید و

و اندر تهم مبتدا و دایمی گفته اند جل که برای شان محلی از اعراب است  
جمله ایست که صله ال واقع شود اما آن جل که برای شان محلی از اعراب نیست  
نیز بر هفت نوع است نوع اول جمله متانقه است و ابتدائی نیز نام  
اوست لیکن اول اوضح و آن بدو گونه است یکی آنکه در ابتای کلام آید  
خواه از ردی لفظ خواه از ردی نیست اول چنانکه ابتداء گوئی زید قائم و  
قائم زید و ثانی مثل انا کاتب جاکه زید دوم جمله که تعلق او از اقبل مقطوع  
بود مثل آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اقموا الصلوة و اطعموا المسکین و  
عالم طبعی بحسب تا آخر خود مثل زید قائم اظن نوع دوم جمله مقرر ضمه است  
و اعتراضیه هم نام دارد و آن جمله است که میان دو چیز متلازم در آید که  
از شان هر دو عدم توسط خبری باشد و فایده او تقویت و تسدید کلام است  
و این جمله اکثر در میان فعل معمول او که فاعل باشد یا مفعول مبتدا و خبر  
و موصول صله و تهم و جواب موصوف صفت مثل انما الله یستعملون  
عظیم و میان شرط و جواب و مجرور و جار خواه اسم باشد خواه حرف در آید  
مثل فان لم تفعلوا و لکن تفعلوا فانقوا النار و هذا غلام قاله زید و

مجموعه نحوی

و اندر تهم مبتدا و دایمی گفته اند جل که برای شان محلی از اعراب است  
جمله ایست که صله ال واقع شود اما آن جل که برای شان محلی از اعراب نیست  
نیز بر هفت نوع است نوع اول جمله متانقه است و ابتدائی نیز نام  
اوست لیکن اول اوضح و آن بدو گونه است یکی آنکه در ابتای کلام آید  
خواه از ردی لفظ خواه از ردی نیست اول چنانکه ابتداء گوئی زید قائم و  
قائم زید و ثانی مثل انا کاتب جاکه زید دوم جمله که تعلق او از اقبل مقطوع  
بود مثل آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اقموا الصلوة و اطعموا المسکین و  
عالم طبعی بحسب تا آخر خود مثل زید قائم اظن نوع دوم جمله مقرر ضمه است  
و اعتراضیه هم نام دارد و آن جمله است که میان دو چیز متلازم در آید که  
از شان هر دو عدم توسط خبری باشد و فایده او تقویت و تسدید کلام است  
و این جمله اکثر در میان فعل معمول او که فاعل باشد یا مفعول مبتدا و خبر  
و موصول صله و تهم و جواب موصوف صفت مثل انما الله یستعملون  
عظیم و میان شرط و جواب و مجرور و جار خواه اسم باشد خواه حرف در آید  
مثل فان لم تفعلوا و لکن تفعلوا فانقوا النار و هذا غلام قاله زید و

و اندر تهم مبتدا و دایمی گفته اند جل که برای شان محلی از اعراب است  
جمله ایست که صله ال واقع شود اما آن جل که برای شان محلی از اعراب نیست  
نیز بر هفت نوع است نوع اول جمله متانقه است و ابتدائی نیز نام  
اوست لیکن اول اوضح و آن بدو گونه است یکی آنکه در ابتای کلام آید  
خواه از ردی لفظ خواه از ردی نیست اول چنانکه ابتداء گوئی زید قائم و  
قائم زید و ثانی مثل انا کاتب جاکه زید دوم جمله که تعلق او از اقبل مقطوع  
بود مثل آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اقموا الصلوة و اطعموا المسکین و  
عالم طبعی بحسب تا آخر خود مثل زید قائم اظن نوع دوم جمله مقرر ضمه است  
و اعتراضیه هم نام دارد و آن جمله است که میان دو چیز متلازم در آید که  
از شان هر دو عدم توسط خبری باشد و فایده او تقویت و تسدید کلام است  
و این جمله اکثر در میان فعل معمول او که فاعل باشد یا مفعول مبتدا و خبر  
و موصول صله و تهم و جواب موصوف صفت مثل انما الله یستعملون  
عظیم و میان شرط و جواب و مجرور و جار خواه اسم باشد خواه حرف در آید  
مثل فان لم تفعلوا و لکن تفعلوا فانقوا النار و هذا غلام قاله زید و





شرح مائتہ مسائل

عبد الرسول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابتداء سازم بنام پاک آن بی ابتدا  
نیست انشای کس مستند برافش احتیاج  
از پی آفرینش عالم زید از جمله خلق  
معنی لفظ خدائی مرعای امرین  
سوزش عشق از آن هم زلف محبوبی بدو  
نسبت آو هم باو چون نسبت مفعول  
خارج از عدد و بروی صلوة آن

در راه ادراک او عقل را عجز انتها  
غیر او هرگز نباشد قاعلیت است اسرار  
ذات بی همتا چون معنی محمد مصطفی  
باعث ایجاد عالم سید هر دوسرا  
شدن کن پیر او صدانه همچون الضحی  
گفتم اینک محل از نخوی پس این نکته را  
هم بر این خاک و اعیان کراش با صفا

و در میان خود و بینا ازین  
و در میان خود و بینا ازین  
الطوبی در میان من و حق  
و غیر خلوف و بیانی است  
است خلوف و بیانی است  
صلی الله علیه و آله سلم  
در فضیلت امام علی  
و در هر طریقی واجب  
است بر بیانی واجب  
فقال صلی الله علیه و آله  
آن جواب بیانی در

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

مجموعہ

بهیمنانی الحاکم لازم  
 امری که هر دو بهیمنانی  
 بیک انداز بودی از هر  
 دو مطلع بهیمنانی از هر  
 از عام و خاص بهیمنانی  
 نیست چنانکه هر یک از  
 دو دو امکان مراد به  
 و یک خاص را در  
 یعنی معنی لفظی که  
 بودن است بودن که  
 معلوم علیه از هر

خوابه بصر  
زمن الشیء  
کما قال  
مکمل الحرف  
نه سبب ما یؤی  
عم شمس ان  
از تو ای حکیم  
برای نفعی  
و مصداق  
در اطلاق  
انچه عجب  
محله از راه  
طریق علی  
دشتیان

و در صورتی که این حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که این کلام را از کجا شنیده‌ای؟  
 فرمود: از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ام. و این کلام را از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ام. و این کلام را از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ام.

وَإِنَّ مَفْعُولِ اَوَّلِ دَرْبَابِ طَنْ وَثَنَانِي دَرْبَابِ اَعْلَمِ جَوَابِ  
شَرْطِ بَرَايِ قِسْمِ كَافِي بَاشَدِ نَوْعِ مَشْتَمِ جُمْلَهْ كِهْ دَرْ جَوَابِ  
شَرْطِ غَيْرِ جَازِمِ كِهْ اِذَا دَوَكُوْلَا وَكَمَا وَكَيْفَ بَاشَدِ وَاقِعِ شَوْشَلِ  
اِذَا جِئْتَنِي اَكْرَمْتُكَ وَلَوْ جَاءَ زَيْدٌ لَّا كَرَمْتُكَ وَلَوْ لَّا  
زَيْدٌ لَّا كَرَمْتُكَ وَلَمَا جَاءَ زَيْدٌ لَّا كَرَمْتُكَ وَكَيْفَ  
تَصْنَعُ اصْنَعُ نَوْعِ هَفْتَمِ جُمْلَهْ كِهْ تَابِعِ جُمْلَهْ بَاشَدِ كِهْ مَحَلِّي اِزْ اَعْرَابِ  
نِدَارِ وُشَلِ جَاءَ نِي زَيْدٌ فَاكْرَمْتُهُ بَرَايِ جُمْلَهْ فَاكْرَمْتُهُ مَحَلِّي  
اِزْ اَعْرَابِ نَيْسْتِ زِيْرَا كِهْ بَرِ جُمْلَهْ جَاءَ نِي زَيْدٌ كِهْ مَسْتَانِفَهْ اَسْتِ  
وَمَحَلِّي اِزْ اَعْرَابِ نِدَارِ وِعُطْفِ سِتْ قَدْ تَمَّ الْكَلَامُ فِي تَحْقِيقِ

الْجُمْلَةِ وَالْكَلَامِ وَانْزِدَّ عَوَانَ اِنْ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

وَاصْحَابِهِ اٰجَمِيْنَ

وَصَلَّى

در باب طن و ثانی در باب اعلم جواب  
در باب کافی باشد نوع مشتم جمله که در جواب  
در باب غیر جازم که اذا دوکولا و کما و کیف باشد واقع شود مثل  
در باب اگر متی اگر متی و لو جاء زید لا کرمتک و لو لا  
در باب کرمتک و لم جاء زید لا کرمتک و کیف  
در باب اصنع نوع هفتم جمله که تابع جمله باشد که محلی از اعراب  
در باب نداشت زیرا که بر جمله جاء نی زید که مستانفه است  
در باب محلی از اعراب ندارد و عطف است قد تم الکلام فی تحقیق  
در باب الجمله و الکلام و انزید دعوانا ان الحمد لله رب العالمین  
در باب و الصلوة علی رسولہ محمد و آلہ  
در باب و اصحابہ اجمعین

مجموعه نحو میرزا

بان انگیزی خرد و گریانی و در لفظ مستقیم  
 کلمه لفظی مفرد و موضوع باشد پس بان  
 پس کباز دو کلمه گاه می باشد مفید  
 بست نام آن کلام و جمله هم در عربی  
 جز و اول اسم گرا باشد بان اسمیست  
 جمله فعلیه ریش نفع و فاعل است  
 اسم را باشد علامت ممتون حرف  
 اسم را تقسیم شنبوطا برست و مضمون  
 قاف را باشد نوی تا قاف تا فاعل  
 همچنین ایاه تا ایای ایانا شمار  
 نکرده است معرفه نکرده را هم اتم  
 مضمرات اعلام و خصوصاً ابغنی الذی  
 چار اسماء و الاشاره و اوتا پسته و الا  
 پس بان کلمه گرا خردش خود مختلف

سنا سان نظم کزین مسئلہ خبریہ را  
 فعل و حرف اقسام ثلاثہ مرد را  
 خبر خبر و باطل مفہوم میگردد ترا  
 م دوقسم حلیہ دان اسمیہ و فعلیہ را  
 خبر و اول مبتدائی خبر شد غالباً  
 خبر و اول فعل و فاعل جزو ثانی شد را  
 فعل مضارع مضارع امر باشد دان را  
 پس ضمائر جمله دست و ظاهر را  
 ہو ہوا تا بحین بشرق قالہ قد قالنا  
 پس الہ را بر شماری همچنین تالی لنا  
 گوئی و محکمہ دانی معرفہ این ستہ را  
 التی اللانی و اللاتی ہن ای و ما  
 همچنین الای ہن و ان مضارع حملہ  
 ای برقع و انصب و یا خبر م عربی را

و در آن عالم که از کائنات  
دورتر است و از این عالم جداست  
فراختر است و از این عالم  
بلندتر است و از این عالم  
عزیزتر است و از این عالم  
مقدس تر است و از این عالم  
جلیل تر است و از این عالم  
شریف تر است و از این عالم  
اعلی تر است و از این عالم  
اسفل تر است و از این عالم  
اوسط تر است و از این عالم  
محیطی تر است و از این عالم  
محدود تر است و از این عالم  
نامحدود تر است و از این عالم  
متناهی تر است و از این عالم  
متناهی تر است و از این عالم

[illegible]

میں نے

وہابی ختم نبی ہونے  
الاف تھوڑے دنوں میں  
جہانگیر علی  
علی و غلام احمد  
قریب علی  
الرحمن  
یہاں غلام احمد  
تھیں جو  
جہانگیر علی

و



[illegible]

[illegible]



[illegible]

در زمان حاضر معدود مدت گودی  
 است اکثر بهر کشیست و تقلیل کم  
 یا ختمی بهر مفسد و مذکر کش نیز  
 بعد و او اضمار او اکثر و لیکن ضمیر  
 بعد از آن تقلیل اکنون بدان یافته  
 پس بخوبی مجروح بود منصوب گاه  
 بعد و واضحیست لفظا با معنی پس  
 هم برین تقدیر خویش بود واضحی ولی  
 اینکه رب است قول اخفش و سکاکی  
 بای مفتوحه مشدود یا منخفست هر کی  
 هست بی تا یا تا متحرکه یا ساکنه  
 ضمیر را و با تخفیف است با تشدید هم  
 به تشنای حاشا عدا باشد ولی  
 مثل حاشا الله یا حاشا که و مثال

گاه که هم در دو جائز آمد مطلقا  
 نکره و موصوفه مجروحش بیاید با  
 نزد بصری نکره منصوبه باشد مطلقا  
 نیست مجروحش کثیر اضمار او بعد  
 کوست اعرابی اندنی بمعنی یفتا  
 گاه مرفوع المحل آمد بنابر ابتدا  
 از عمل مکفوف می باشد بی الحاق  
 شلیل اعمال او دخل بودش اسمیه را  
 یادگیر اکنون لغات تازه مرفوع  
 با ضمیر با فتح را پس هر کی زیر جاربا  
 بعد از این اثنا عشر اربع و اگر باید ترا  
 بهیست ضمیر را و فتحش نیز با اسکان با  
 گاه و معنی تنزیه است حاشای فتا  
 هم برین تقدیر لازم است اسمیت را

در زمان حاضر معدود مدت گودی  
 است اکثر بهر کشیست و تقلیل کم  
 یا ختمی بهر مفسد و مذکر کش نیز  
 بعد و او اضمار او اکثر و لیکن ضمیر  
 بعد از آن تقلیل اکنون بدان یافته  
 پس بخوبی مجروح بود منصوب گاه  
 بعد و واضحیست لفظا با معنی پس  
 هم برین تقدیر خویش بود واضحی ولی  
 اینکه رب است قول اخفش و سکاکی  
 بای مفتوحه مشدود یا منخفست هر کی  
 هست بی تا یا تا متحرکه یا ساکنه  
 ضمیر را و با تخفیف است با تشدید هم  
 به تشنای حاشا عدا باشد ولی  
 مثل حاشا الله یا حاشا که و مثال

در زمان حاضر معدود مدت گودی  
 است اکثر بهر کشیست و تقلیل کم  
 یا ختمی بهر مفسد و مذکر کش نیز  
 بعد و او اضمار او اکثر و لیکن ضمیر  
 بعد از آن تقلیل اکنون بدان یافته  
 پس بخوبی مجروح بود منصوب گاه  
 بعد و واضحیست لفظا با معنی پس  
 هم برین تقدیر خویش بود واضحی ولی  
 اینکه رب است قول اخفش و سکاکی  
 بای مفتوحه مشدود یا منخفست هر کی  
 هست بی تا یا تا متحرکه یا ساکنه  
 ضمیر را و با تخفیف است با تشدید هم  
 به تشنای حاشا عدا باشد ولی  
 مثل حاشا الله یا حاشا که و مثال



[illegible]









۱۰۰



نوعی است که در لغت آمده

نوعی است که در لغت آمده

نوعی است که در لغت آمده

نوعی است که در لغت آمده

نوعی است که در لغت آمده

نوعی است که در لغت آمده

نوعی است که در لغت آمده

یا بود نکره چو بار جلد بقول ی ع  
از برای دور یا همچون آیا دیگر تها  
نیز دردی گاه گاهی مد الف آمد روا  
از برای در پس دل کن این نکته را  
نزد غش فعل نی الا و نی حرف نکره  
اینما آن نه اسم جازم ا م فعل ماضی

کوبد یا خود مضارع یا مشا به مضارع  
پس بدانی همزه را مستعمل از بر فریب  
اکی برای در باز دو یک بلیتوسط  
نیز آبله از حرف نداشتند بعضی  
کیر جیم فدا اسم را ناصب فین فعل شخ  
من و ما کما و ای حیة اذ ماضی

نوعی است که در لغت آمده

نوعی است که در لغت آمده

شد مبتدئ بر تو حکیم هر یک از شرط و جمله  
بر خلاف باقی از معنی ظرفیت جدا  
او برای غیر ذی عقل ا م استعمال  
پس و ظن الزمان هما و او ماضی  
همچون تاسع تسعین را شمر یکجا

جمله پنج اسم جازم بر شرط آمد چون  
پس بدانی نکره و ای را از اسمای شرط  
اکی من بر دو بدانی بری بقلند خا  
چنینا و اکی الی بر دو ظن المكان  
ناصب اسم منکر نوع هشتم چهارم  
اولین لفظ عشر باشد مرکب بالحق

نوعی است که در لغت آمده

نوعی است که در لغت آمده

نصب اسم مفرد لازم او و انما  
همچو عشر و نثلثون تا ستون هکذا

اگر شمری شود بشمار ده اسم اولین  
پس بدانی هشت زان باشد و نثلثون

نوعی است که در لغت آمده

نوعی است که در لغت آمده

نوعی است که در لغت آمده

نوعی است که در لغت آمده

نوعی است که در لغت آمده

نوعی است که در لغت آمده

نوع عاشر سیزده فعلند که ایشان هستند	پس درین استحب انقل آئین دالما
کان صار احدی اصلا و ضعی ظل بات	دافع اسمنذ ناصب چون ما ولا
ما بوج ماناک افعالی کنز انشاء مشتقند	ما فقی طامرو انفلک لیس یا شلا ز قفا
کان کوشند ناقصه التیمی خواهد خبر	هر کجا بدینی همین حکمست در جمله و را
هم در دلیت صار آرای برای انقا	میکنند ثابت مضبش منقطع یاد اما
صار انتقال است حقیقت یا مکن	تا ممر درستی وجد زانده هم گم روا
همین نوعی است لطف و است یقین	یا شخصی باز وضعی نظام است این نجفیا
هم در دلیت صار گاهی تا ممر می یابیم	از برای اقتران جمله با اوقات تنها
از برای اینکه ثابت شد خبره دالما بکرم	ایک دلی ظل و بات تامره آید اودا
پس این هم باشد از پی توفیق شای	هر کجا از مارج مانال انفلک نافتی
پس بوج دلائل کم باشد قبل بعدش کلام	تا زمانی کش خبر ثابت بود مرا هم را
باقریه از برای غیر حال آمد گوی	از برای نفی حالی نیست بعد دالما
الحاق	

نوع عاشر سیزده فعلند که ایشان هستند  
 کان کوشند ناقصه التیمی خواهد خبر  
 هم در دلیت صار آرای برای انقا  
 صار انتقال است حقیقت یا مکن  
 همین نوعی است لطف و است یقین  
 هم در دلیت صار گاهی تا ممر می یابیم  
 از برای اینکه ثابت شد خبره دالما بکرم  
 پس این هم باشد از پی توفیق شای  
 پس بوج دلائل کم باشد قبل بعدش کلام  
 باقریه از برای غیر حال آمد گوی

پس درین استحب انقل آئین دالما  
 دافع اسمنذ ناصب چون ما ولا  
 ما فقی طامرو انفلک لیس یا شلا ز قفا  
 هر کجا بدینی همین حکمست در جمله و را  
 میکنند ثابت مضبش منقطع یاد اما  
 تا ممر درستی وجد زانده هم گم روا  
 یا شخصی باز وضعی نظام است این نجفیا  
 از برای اقتران جمله با اوقات تنها  
 ایک دلی ظل و بات تامره آید اودا  
 هر کجا از مارج مانال انفلک نافتی  
 تا زمانی کش خبر ثابت بود مرا هم را  
 از برای نفی حالی نیست بعد دالما  
 اصل و لیس کعلم پس مخفف گشت یا

نوع عاشر سیزده فعلند که ایشان هستند  
 کان کوشند ناقصه التیمی خواهد خبر  
 هم در دلیت صار آرای برای انقا  
 صار انتقال است حقیقت یا مکن  
 همین نوعی است لطف و است یقین  
 هم در دلیت صار گاهی تا ممر می یابیم  
 از برای اینکه ثابت شد خبره دالما بکرم  
 پس این هم باشد از پی توفیق شای  
 پس بوج دلائل کم باشد قبل بعدش کلام  
 باقریه از برای غیر حال آمد گوی

پس درین استحب انقل آئین دالما  
 دافع اسمنذ ناصب چون ما ولا  
 ما فقی طامرو انفلک لیس یا شلا ز قفا  
 هر کجا بدینی همین حکمست در جمله و را  
 میکنند ثابت مضبش منقطع یاد اما  
 تا ممر درستی وجد زانده هم گم روا  
 یا شخصی باز وضعی نظام است این نجفیا  
 از برای اقتران جمله با اوقات تنها  
 ایک دلی ظل و بات تامره آید اودا  
 هر کجا از مارج مانال انفلک نافتی  
 تا زمانی کش خبر ثابت بود مرا هم را  
 از برای نفی حالی نیست بعد دالما  
 اصل و لیس کعلم پس مخفف گشت یا

الحاق

نوع عاشر سیزده فعلند که ایشان هستند  
 کان کوشند ناقصه التیمی خواهد خبر  
 هم در دلیت صار آرای برای انقا  
 صار انتقال است حقیقت یا مکن  
 همین نوعی است لطف و است یقین  
 هم در دلیت صار گاهی تا ممر می یابیم  
 از برای اینکه ثابت شد خبره دالما بکرم  
 پس این هم باشد از پی توفیق شای  
 پس بوج دلائل کم باشد قبل بعدش کلام  
 باقریه از برای غیر حال آمد گوی



[illegible]

اینکه خاست پس از آنی ظننت چیست  
 غلت زید آقا نام زانها غلت مراد  
 هر کس با مبتدا و خبر داخل شود  
 هر کس از آن روا هرگز نباشد اقتضا  
 پس آن گاهی علمت آمد معنی غرت  
 غرت از آنکه در میان دو اسم  
 مثل البصر است چون است آمد وجه  
 راغ غرت از آنکه در میان دو اسم  
 پس غمت مشترک در هر دو آمده اما  
 شد مفعولیه منصوب خبر هم مبتدا  
 او پیش مفعول خبر مبتدا  
 لیک جا نیز اگر معانی وقت سازد خبر و را  
 شد ظننت که ز دین اتمت بعضی جا  
 کرد من غرت زید غلت مراد  
 هر چهار انیک بیک مفعول وارد است  
 هستل غماغم بلس ساء آنکه حبذا

قنعم بهرج بیس از بهر زم بهیصل نشا  
 که بفتح فاسکون عین هم جائز بود  
 شد رواد مثل شان ای آنکه او با فتح فاست  
 فاعل این هر دو باشد یا که واللام هم  
 یا ضمیر هم مفرد که تمیز نشا بود  
 بعد فاعل نام او مخصوص بالمدح است  
 یا خبرش مبتدا محذوف باشد  
 باقرینه حذف و هم هست جائز گاه گاه

کسر عین فعل هر دو آمده با فتح فا  
 که کسر فاسکون عین کسر هم دو  
 عین مکسورش یکی از حرف حلقی این چرا  
 یا مضاعف و واللام فاعل این دو  
 نزد اکثر نگاره منصوبه مفرد مطلقا  
 فعل یا فاعل خبر مخصوص باشد مبتدا  
 گاه خبرش آمده بعد از مخصوص  
 ساز مثل بیس مثل نعم باشد حذفا  
 یا ای هم

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

رد از او  
بند است بنام  
موسو علی بن  
لیث اصفهانی  
مفعول خود  
اهمال اوست  
کذا اتم فی  
والمعجم  
توفیر  
بدرست  
نایب  
و لا


[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]

<p>نیز از آن تحول یاد گیر این جمله را          آتش و عادی و ریح و جاذبه و قوه پست و          هشت چو کد کرب با او شد دیگر کسی</p>	<p>لمحاج از خدا آن روح و استحال          و اگر نمی نشاندی که بجای خود از هم دور می نمودی ۱۲          میشود لمحتی بناقص شد چو در معنی صفا          ۱۳ هفتده نام از هم</p>
<p>میشود و ستمی نمی خورم قاضی احمد          گاه آن هم میشود در این ستمی این          که به چرخ و قاتل و به چرخ و          از شر و عاشر و صل و خبر باشد          گاه او شکست و شکست و شکست          و خبر و شکست و شکست و شکست          بهل و او و قبل و با و با و بعضی          این ستم و خبر و شکست و شکست</p>	<p>کادامه بر این معنی که خبرش عنقریب          نالبا خبرش مضاعف بی دخول آن بود          لیکن غم عسی مرا هم را آخر خبر          پس کرب بفتح را و شکست که          لیکن وجه خبر مانند کادامه کرب          پس از آن خبر و مطلق را مانده          نیز از جوی خبر لمحتی به کادامه و خبر          بهر آن از معنی نیز مثل کادامه و لیکن</p>
<p>چون را دید هر یکی منصوب گردد          پس ظننت با سرائیت چون جدت          هم و جدت پس بر اطنان الی این را</p>	<p>دیگر افعال الغیث شدت بود کان و اسم          خلت یا شدت یا شدت و حسبت باز          این از بهر این علمت با سرائیت</p>

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱





[illegible]

بنا کردند و این را که در آن روز  
 در آن روز که در آن روز  
 در آن روز که در آن روز  
 در آن روز که در آن روز

در میان بهترین و خیرترین خلق با قول  
 پس نعم گیر حل حیرتانی می  
 استیقبال سیدین سوف الا بشقین  
 قدر خود ماضی است باشد بهر تفریق  
 به تحقیق وقوع عطا باشد بدان  
 حریف تفسیر این حریفیات این  
 بعد از این توفیق بدان که برین چشم  
 بهر مقابل هم تو هم پیران که برین  
 گاه شین کشکشته با سینی می حال و  
 در مثال و گوا کر متکش با شین سینی

بهترند مندر ماضی چو بلا قلمتها  
 بهر قصد تو این جمله یارب منفی را بی  
 حزن بند نیست کلاما بالا استرا ما  
 در مضایع هر یک تمثیل و تفسیر اقتضا  
 خیر فاعلش بقابل می باشد روا  
 بهر تفریق تو هم پیران که برین  
 بهر تفریق تو هم پیران که برین  
 بهر تفریق تو هم پیران که برین  
 بهر تفریق تو هم پیران که برین

# سوره

ای انبیا که در آن روز  
 ای انبیا که در آن روز  
 ای انبیا که در آن روز  
 ای انبیا که در آن روز

منک الالحمد و التمجید  
 منک الالحمد و التمجید  
 منک الالحمد و التمجید  
 منک الالحمد و التمجید

والله اعلم  
 والله اعلم  
 والله اعلم  
 والله اعلم

در آن روز که در آن روز  
 در آن روز که در آن روز  
 در آن روز که در آن روز  
 در آن روز که در آن روز

شرح مائت عالم عبدالرسول

بگویم که در این کتاب آمده است که هر کس که بخواهد از دنیا برود و بهشت را بداند باید که این کتاب را بخواند و عمل کند.

اسماء و بی بی خاتون

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

اولاً متوکلین کہ اور اللفظ یا تقدیر جا  
در اضافت نیز باشد اسم تمام می تقدیر  
بہر نقش میکند ناچار متبیر اقتضا

پس میان اکنون که باشد است تمام از چایز  
نیز نون تنه پس نون حج و شب و دی  
درین زمین تمام بهام وضعی است اگر

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

همچنین عامل بود معنی یقین در مبتدا

رافع فعل مضارع معنوی باشد بد

از طرفی و از طرفی دیگر

بسم الله الرحمن الرحيم

تیز کوفی بودنش از ناصب و جان بر جم حد  
 و بازم از آن مضاعف غالی بود  
 مطلقا اگر آوری جان بشو و باشد روا  
 "یعنی آن حزن مضاعف کاول نیست  
 مبتدا اندر خبر عامل بود یا است  
 مبتدا اندر خبر عامل خبر در مبتدا

آنکه رفع اندر ضم است میگوید آن معنوی  
 از و بصیرت و خوش اندران جا نیاید  
 لیکن قول کسانی عالمش لفظی بود  
 عالم اندر متبدا از عالم لفظی خلو  
 هر دو را عالم بود لفظی بیک قول ضعیف

وَمِنْهُمْ مَنْ يَدْعُو إِلَى الْفِتْنَةِ  
وَيَدْعُو إِلَى الْفِتْنَةِ  
وَيَدْعُو إِلَى الْفِتْنَةِ

[illegible]

س

اَنَّمْ حَتَّىٰ اَوْدَا اَمْرٌ ذَلِكُنْ لِلّٰہِ  
 کَرْہِی تَفْسِیْرُ اَمْرِہِمْ اَمْدِہِی کَرْہِی  
 مَا بَرَّای نَفِیْ حَالِ وَاہِی اِسْتِقْبَالِ  
 غُرَابُ مَرْبِ الْاَنِّ ۱۱۱ غَدَا لَیْزِیْ نَحْوِ  
 نِزْہِی کَمَا جَارِہِی ہِی ہِی کَلْمِی نِزْہِی جَارِہِی

ده حر و عطف شهر از نفعی او و  
نزد سگال بدنی ای بود از حر و عطف  
همه و بل حر و تفهام این از نفعی  
پس این بلا در آن و نول العبد از آن

بی بی سلیمان  
 حاجران و ان  
 بنی است مراد از بنی  
 سلیمان و سلیمان علیه  
 السلام و در این کتاب  
 که در میان شماست  
 که در میان شماست  
 و در این کتاب  
 که در میان شماست

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

[illegible]





در جواب این که می گویند اینها را باید از اول دانست  
در جواب این که می گویند اینها را باید از اول دانست  
در جواب این که می گویند اینها را باید از اول دانست

بعد از او و فاعلی لازم محذوラム کی لیک استفهام نفی و نفی امر و عرض و لکن بر نفی انتقالب تاکید است نوع سادس بشود اکنون هم بیان شد	بعد از او هم آن مقدمه آید ای اهل سخا بامتنی لازم از بهر جوابش و او فاعلی کی شود از بهر تعلیل و اذن بهر جزا تا ترادفین علم نحو باشد در هتاما
---	--

النوع السادس

ان ولم لا و لام امر و لامی نمی نیند ان بود از بهر شرط و لم از بهر محذو و وضع لما بهر استغراق و نفی ماضی است نوع سابع کان از بهر شرط باشد در هتاما	بج حوت جازم فعلند هم در یک لام دان از بهر امر از برای نفی نیز در وی هست بیشک استغایه هم در منحصر در نه بود این بیت گیر از افرا
--	---

النوع السابع

صن و فاعلی و ای حیثا اذ ما ماضی اینها انی نه اسم جازم صندا فعال را هم چون اخل شود شرط و جزا را برای ربط هر یکی از این برای شرط چون ان ان نقض	اینها انی نه اسم جازم صندا فعال را هم چون اخل شود شرط و جزا را برای ربط هر یکی از این برای شرط چون ان ان نقض
---	--

النوع الثامن

نوع ثامن ناصب اسم منکر جازم هست چون تمیز باشد ای منکر هو لکه هرگاه که گفته اند آن آید	نوع ثامن ناصب اسم منکر جازم هست چون تمیز باشد ای منکر هو لکه هرگاه که گفته اند آن آید
---	---

در جواب این که می گویند اینها را باید از اول دانست  
در جواب این که می گویند اینها را باید از اول دانست  
در جواب این که می گویند اینها را باید از اول دانست

مجموعه نحو

در جواب این که می گویند اینها را باید از اول دانست  
در جواب این که می گویند اینها را باید از اول دانست  
در جواب این که می گویند اینها را باید از اول دانست

در جواب این که می گویند اینها را باید از اول دانست  
در جواب این که می گویند اینها را باید از اول دانست  
در جواب این که می گویند اینها را باید از اول دانست



این باب آن کند تحقیق مضمون حمل  
 این را که خواند ابتدا و بعد قول  
 از آن یکی نیست کان واقع شود بر مضمون  
 پس جمعی مانی کافه را ایشان و لاحقین  
 بهر سده اک لکن هم بود در دو کلام  
 پس تمنی را بود نسبت ترجی را حل

النوم مع الرب

نوع رابع هفت خزان صلیب منسوب	واو یا و همزه و الا یا و ای هبا
بهر شناسات الاعم بود معنی و او	یا و همزه چون یا و ای سیاه سبز
بهر از برای و همزه بهر اوسط هست یا	بعد از ان از بهر بعد ان سیاه یا یا
نوع رابع چون شنیدی با تفصیل و	نوع خامس نشنوا کنون نیز گرداری

النوع الخامس

آنکه و آن پس کی در آن جا بحر مقبر  
آن با استقبال ماضی مهر و در اصل مشی

[illegible]

نیز باشد نام و معنی قریب چون آمده  
صارف به نقل است صحیح و سلیکی کند  
طل سازد مقترن مضمون جمله با هم  
نیز این جمله معنی صارف باشد و نام  
نیکند و قریب شی ما دام زین جمله  
ما بر ح مازال انکسبین ان بافتی  
لیسن نفی مضمون حمل شد فاشتم  
نوع هاتر چون بدین شد بدین جادی عشر

در زمان ماضی اما منقطع یا داما  
هم معنی صارف شمع شود ای بانوا  
مقترن مضمون جمله با صلیح با مسا  
بات سازد مقترن لیل صلیح ماضی  
لیکطل و بات ناید نام هرگز ای قنا  
ما بان مدت که امش را خبر دارد بقا  
به استمرار اخبار اسمها را بی خطا  
حکم ماسن بزه الافعال باشد حکما  
منحصر در جارفعل این نوع گشت ای

کلن باشد به ثبات خبر ماسم را  
نیز باشد نام و معنی قریب چون آمده  
صارف به نقل است صحیح و سلیکی کند  
طل سازد مقترن مضمون جمله با هم  
نیز این جمله معنی صارف باشد و نام  
نیکند و قریب شی ما دام زین جمله  
ما بر ح مازال انکسبین ان بافتی  
لیسن نفی مضمون حمل شد فاشتم  
نوع هاتر چون بدین شد بدین جادی عشر

النوع الحادی عشر

هستان گد و کربا و شک دیگرس  
لیک از روی حصول ای اهل فضل میشود  
و خبر از روی امید شعلی ای مقدا  
کمان بدین گشت از طبع شریف بخت ترا

باز افعال مقرب در عمل چون ناقصند  
کا و باشد ان مقرب خبر بیشک بدان  
چون کربا و شک از خبر شروع اسم دان  
بعد از ان ثانی عشر هم منحصر در جارفعل

در بیان معانی  
نیز باشد نام و معنی قریب چون آمده  
صارف به نقل است صحیح و سلیکی کند  
طل سازد مقترن مضمون جمله با هم  
نیز این جمله معنی صارف باشد و نام  
نیکند و قریب شی ما دام زین جمله  
ما بر ح مازال انکسبین ان بافتی  
لیسن نفی مضمون حمل شد فاشتم  
نوع هاتر چون بدین شد بدین جادی عشر

نیز باشد نام و معنی قریب چون آمده  
صارف به نقل است صحیح و سلیکی کند  
طل سازد مقترن مضمون جمله با هم  
نیز این جمله معنی صارف باشد و نام  
نیکند و قریب شی ما دام زین جمله  
ما بر ح مازال انکسبین ان بافتی  
لیسن نفی مضمون حمل شد فاشتم  
نوع هاتر چون بدین شد بدین جادی عشر

مجموعه نحویر

نیز باشد نام و معنی قریب چون آمده  
صارف به نقل است صحیح و سلیکی کند  
طل سازد مقترن مضمون جمله با هم  
نیز این جمله معنی صارف باشد و نام  
نیکند و قریب شی ما دام زین جمله  
ما بر ح مازال انکسبین ان بافتی  
لیسن نفی مضمون حمل شد فاشتم  
نوع هاتر چون بدین شد بدین جادی عشر





النوع الثانی عشر

چالشیخون نعم بیس ساء انکه حیدل

رافع اسمای جنب افعالِ صلح و مؤمن بود

ہمچو نغمہ حبذا اساء چیس اخی شوقا

تعمیر برج عام و شش بہر ذم عام

نہیست استعمال و باغیر زاد و بیج جا

حسب فعل مدح و افعال بود او را ملام

وان تعال قلوب این جمله افعال

باز این ثالث عشر شد منحصر در مفت فعل

النوح الثالث عشر

چون در آید هر یکی مخصوصاً هر دور

یا ز افعال یقین شدت بود کن جزو اسم

پس ظننت با رأیت چون جد بیخطا

خدا باشد یا حسد یس علمت یا رحمت

نہر خلیج حسل و طہنیت ای شہر

بقدر ما علمت ما وحدثت بأمره

هم بود معنی دیگر بعضی بنی افعال را

ایں محنت گاہ بہر ظن بود گاہی بقدر

لیک یک مفعول باشد این بان بر

معانی را بگیرد مخفی از لوح حساب

چون علمت گاه در معنی معرفت ای قدر

پس ظننت میشود گماهی معنی اتمت

ہم و جدت مہمت معنی نسبت ای کدخ

بچنان مفهوم البصرت شود معنی که

گوشت را را باشدت علم قیاسی مدد

سینئرہ نوع سماعی چون معین شدہ

الزبان و...

بِقَائِلِ الْبَيْتِ مَقْصُودُ الْمَنْحِ

عرب

جواب: "فصل"

جانبین با سندی احتمال

میں نے کہا کہ یہ  
کیونکہ ان کا  
نفس "خود" ہے

ای دانشم  
زبانه عالم  
بانتقم در دل  
معدود

عمر فاروقی رضی اللہ عنہما  
عمر فاروقی رضی اللہ عنہما  
عمر فاروقی رضی اللہ عنہما

از دو مغفول بنیاد خود را

عمر و احسان

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

منه

از دو واجب شود و در این  
ای که اگر در این حالت  
از دو واجب شود و در این  
ای که اگر در این حالت



